

بکذاخت دل خیال او زنی را بجز باشد  
 رنگ عشق تو زلفت زلفش زلفی بود  
 چند خواب غفلت هر روز زلفش کند  
 شب بی تو بک غم بر کس بود  
 چراغ تر بتم بی طاقی بعد از آنکه  
 آه امید روزم روح تن بود  
 چو بکل از ترا باده که بر سر بود  
 بخوار خطریک بر دم مار و دراز  
 چون بگفتن ره آن غیر طوبی  
 تا به کی با شیم ما و یا ز کج بود  
 ز مغز حقیق بود سخن آن مال بریز  
 بر چنین خوابت سخن نغمه درویش  
 تا بکل از خبر زان رخ زیا افتا  
 شب زک ز طاق دل کله افتا

شب چو در اینجمن آن شعله طفا ز آید  
 جا به لاله زار زده زتت بگفتند  
 ز راه دور شاخ خشک گل نزدیک می آید  
 بود ز فیض گل یکد لیکد در وستان  
 حسن نقد خود نثار جانم گین میکند  
 زیر پا چندانه بیغم ز حیوانست  
 برده چون از رخ آن گل چمن یار شود  
 حسن محو کی از خانه رود بی پرده  
 غایبت سوخت مرا آنکس نزدیک وجود  
 شد ز جام باده آتش زان رخ زیبا بلند  
 ساده باشد صفی شعور ز بس زردان  
 بسد اعصاب من بپوشی هم چو کله اند  
 بی کله و سوار من که سمع بر زم زمین با

رنگم از جردن جو پروانه بر پرواز آید  
 خواب طفلان را بچشم بر ما در میبرد  
 در کلکون سواری زین را بار یک می آید  
 چو بر یک خنجر یک بویست نقت جادو  
 این کل از بالید ز اسبقا طوطی میکند  
 آدی چند سوار ز شیطان باک  
 بوی پر این کل سطله او از سحر  
 می شود لفظ چو معنی بزبان می آید  
 آمد و رفت نفس سطله هستی باک  
 رنگ می چو دو دکت از روزن می آید  
 از میا خانه کاغذ سخن را می برند  
 ز خرم آید چو هم ستم بریم می خورد  
 ز کرده برنگ سطله خاکستر نشین باک

سرموم آب دامن این نقش بر ما کند  
 این حنا تا دم مردن بر ما کند بود  
 استخوانهای تنم را بنه بستر کند  
 چو شعله سمع بره آب کدر بود  
 غبارم بس کند گرم طبعی که سمع خالم  
 تاریک سمع را کسب پروانه نفس کند  
 سرو قالب کند از سوزن ای سینه بود  
 چراغ ما بر پر دامن عریان تنی روز  
 سینه سرو ز طاق دل قمری کند  
 چو کمان حلقه باید ز دور سر نزدیک  
 چو بکنی چو ما را صد آسیر کند  
 صورت ز زلفت فکر سال پویش میکند  
 شب زک ز طاق دل کله افتا

شب و

Copyright © King Fahd University